

پیام نوین

سال دوم

اسفند ماه ۱۳۴۸

شماره ۶

عبداللهی دست غیب

هدیه فکری و شعر

یا

دیوان پروین اعتصامی

پروین دخت اعتصامی دختر مرحوم یوسف اعتصامی (اعتصام الملك آشتیانی) یکی از گویندگان توانای معاصر در شعر فارسی است. اعتصام الملك از نویسندگان ایران معاصر مدیر مجله معروف «بهار» بود و به شعر و ادب عشق می‌ورزید. علامه فقید علی اکبر دهخدا درباره او می‌نویسد: «یوسف اعتصامی در زبان ترکی اسلامبولی دیری شیرین سخن، در فرانسه مترجمی توانا، در لسان و ادب عرب بالخصوص یکی از اتمه و ارکان بشمار آمد چنانکه در احاطه به این لغت در ایران بی همال و در مصر و عراق و شام کم نظیر بود. در خطوط اربعه: نستعلیق و نسخ و شکسته رسیاق از بسیاری از استادان سلف گوی سبقت ربود». اعتصام الملك کارهای ادبی بسیار دارد که مهتر از همه دوره مجله بهار (دو دوره) و ترجمه کتابهای بینوایان (ویکتور هوگو) و خنده و عشق (شیلر) میباشد. شاعره ما از چنین پدری در ۲۵ اسفند ماه ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد گردید. در کودکی با پدر به تهران آمد و بقیه عمر خود را در این شهر گذراند. ادبیات فارسی و عرب را نزد پدر آموخت و دوره مدرسه دخترانه امریکائی تهران را در سال ۱۳۰۳ پایان رساند. واقعه مهم زندگانی

بروین ازدواج وی در تیرماه سال ۱۳۱۳ با پسر عموی پدر خود بود. او به همراه شوهر بکرمانشاه رفت ولی چون وصلت نامناسب بود پیش از دو ماه و نیم در خانه شوهر نماند و به خانه پدر بازگشت و تقریباً نه ماه بعد تفریق نمود. این ازدواج نامناسب در روح حساس او اثری فراموش نشدنی بجای نهاد. گوئی او شرح کوتاه دو ماه و نیمه زناشویی خود را در این سه بیت گنجانده است:

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی

جز سرزش و بدسری خار چه دیدی؟

ای لعل دلفروز تو با اینهمه بر تو

جز مشتری سفته بازار چه دیدی؟

رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت

غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی؟

بروین سرودن شعر را از کودکی آغاز کرد. محیط خانواده و راهنمایی پدر فاضل برای او رهنمود ارزنده ای بود. وقتی فکرش بالا رفت و اشعارش آب و رنگی یافت و آنها را در حضور ادباء و شعرائی که در مجلس پدر وی حاضر میشدند میخواندند همواره مورد استعجاب حاضرین واقع میشد تا بحدی که گمان کردند این اشعار از ساخته های خود اعتصام الملك میباشد. بروین برای رفع شبهه دو بیت زیر را در همان مواقع سرود:

از غبار فکر باطل پاک باید داشت دل

شادگان تا بدانند دیو کاین آئینه جای گرد نیست

مردیند ادرند بروین را چه برخی ز اهل فضل

این معما گفته نیکوتر که بروین مرد نیست

زندگی کوتاه بروین نمونه کامل زندگانی زنان ایرانی است که در قفس تنگ مقررات و سنن اسیر بوده هستند. او در حیات خویش آنطور که باید و شاید نتوانست در امور اجتماعی دخالت کند فقط در سال ۱۳۱۸ چند ماهی بکتابداری دانشسرای عالی مشغول بود.

سعید نفیسی درباره او می نویسد: « بروینی که من دیدم و بارها دیدم قیافه بسیار آرام داشت. بی اتانی و وقار خاصی جواب می گفت و مینگریست و هیچگونه شتاب و بیحوصلگی در او دیده نمیشد. چشمانش بیشتر به زیر افکنده

بود. وقتی از شعر او تحسین می کردی با کمال آرامش می پذیرفت. نه وجد و نشاطی مینمود و نه چیزی می گفت.

پروین اعتصامی در ۱۵ فروردین ۱۳۲۰ پس از ۱۲ روز بیماری بمرض حصه در ۳۴ سالگی درگذشت. قبر او در آرامگاه خانوادگی واقع در قم میباشد. دیوان وی مجموعاً ۶۵۰۰ بیت را شامل است و حاوی سه قسمت میباشد: قصاید، مثنویات و تمثیلات، مقطعات که می بایستی درباره اشعار هر قسمت بطور جداگانه سخن گفت. اما در اهمیت ادبی و فکری آنها هیچگونه شکمی موجود نیست و گوئی خود وی به این موضوع استشعار داشته است زیرا در قطعه:

یباغ نظم که هر سو گل و بهاری بود

نہال طبع مرا نیر بر گ و باری بود

می گوید:

من این ودیمه بدست زمانه می سپرم

زمانه زر گسر و نفاذ هوشیاری بود

در واقع همینطور هم هست زیرا امروز در کمتر خانواده با سواد ایرانی دیوان او نیست و هر فرد با سواد لایق برای یکمرتبه هم که شده است یکی از اشعار دلنشین او را خوانده و آنرا واجد اهمیت دانسته است. قضاوت ملک الشعراء بهار در این مورد میتواند ما را بیشتر به شعر پروین نزدیک نماید: « در این روزها یکی از دوستان، گلدسته ای از ازار نو شکفته بدستم داد و منتی بر گردنم نهاد. دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آمین. بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. این گلدسته روح نواز عبادت بود از قصائد و قطعات شاعره شیرین زبان معاصر پروین اعتصامی ».

درباره سبک اشعار، نظر بهار این است: « این دیوان ترکیبی است از در سبک و شیوه لفظی و معنوی - آمیخته با سبکی مستقل و آن دوبکی شیوه شعراء خراسان است خاصه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوه شعراء عراق و فارس بویژه مصلح الدین سعدی ».

بهار اضافه می کند: « میتوان گفت در قصائد، طرز گفتارش طوری است و در قطعات طور دیگر. بیشتر قطعات بطرز سؤال و جواب یا « مناظره » بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادیبان شمال و غرب ایران بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام هم « مناظرات » دیده شده

و در بیان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات بشاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته و قصاید اسدی طوسی که در مناظره است مجموع آنها در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات نظم و نثر از نظامی گنجوی تا خواجه کرمانی گواه این معنی است.

« در سرودن قطعات ، شاعر استقلال طبع نشان داده و ضمن سرودن قطعات که « قدیمترین اسلوب حسن اداء مقصود » است این شیوه پسندیده را احیاء کرده است . »

در قطعات پروین اعتصامی و در کلیه اشعارش چیزی که آنها را مشخص می کند هماهنگی فکر و احساس است . پروین همانند هنرمندان حقیقی دیگر جوئیای شناسائی منطبق بر واقعیت است و هدف او همچنان غلبه بر واقعیت میباشد ، شناسائی هنری مستلزم تجربه است و تجربیات هنرمند نیز از زمینه نظر فلسفی او رنگ می گیرد . در مورد پروین اندیشه و احساس پای هم پیش میروند . او همچون بعضی ها پدیده های طبیعی و اجتماعی را بطور مجرد و انتزاعی احساس نمی کند که فاقد حساسیت هنری است بلکه احساس او دارای زمینه فکری است . در اشعار دلکش او چنان این معنی ملحوظ مانده است و او چنان احساس شاعرانه را با قدرت تفکر آمیخته است که بدشواری میتوان گفت در این اشعار ، احساس عرصه را بر اندیشه تنگ کرده است یا بالعکس . قطعه « لطف حق » نمودار این کوشش عظیم اوست که آنقدر تعبیر و تشبیه زیاد دارد و آنقدر موضوع برگزیده شده « مهر مادری » خوب بیان شده است که به سختی برای آن نظیری میتوان شناخت :

مادر موسی چو موسی را به نیل	در فکند از گفته رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه	گفت کای فرزند خرد بی گناه
گر فراموش کند لطف خدای	چون رهی زین کشتی بی رهنمای؟
گر نیارد ایزد بساکت ییاد	آب و خاکت را دهد ناگه ییاد .

شاعر به مقتضای احوال و روزگار خویش از تأثیر افکار عرفانی دور مانده است . در بعضی قطعات و بخصوص در قصاید او اندیشه هائی از تصوف و عرفان دیده میشود . این افکار بایستی از دیوان شعرائی نظیر ناصر خسرو ، عطار ، مولوی ، سعدی و حافظ به او سرایت کرده باشد و میتوان حتم داشت که او صوفی بمعنای واقعی کلمه نبوده است و قطعاً زبان او در قصاید با لحن گفتارش در قطعات که زنی است و میخواهد برای ما از زبان گل و چمن حرف بزند تفاوت آشکار دارد . اگر بگوئیم پروین در قصاید خود

تحت تأثیر شعرای سلف و اجبار در طرز قافیه و وزن شعر واقع شده است از حقیقت دور نیفتاده ایم زیرا در این گونه اشعار آن اصالت که در غزلیات معدود همچون قطعات دلنشینش مشاهده میشود وجود ندارد. تضادهای فکری و تناقضات این قسمت از اشعار وی نیز قابل توجه است. در قصیده:

بگفت ای بی خبر مرگ از چه نامی زندگانی را
اگر زین خاکدان پست روزی بریری بینی
که گردونها و گیتی هاست ملک آن جهانی را
و یا در قصیده زیر که به استقبال ناصر خسرو رفته است:

» رهائیت باید رها کن جهان را

نگهدار ز آلودگی پاک جان را «

و یا در قصیده:

» شالوده کاخ جهان بر آب است

تا چشم بهم بر زنی خوابست «

در مرگ، «زندگی» می بیند، جهان را خط و خال دلفریبی می-انگارد، یا سرایی می پندارد که برای تماشای مشتاق و یا تشنه در بیابان مانده ای جلوه دارد نه برای کسانی که بیدارند و از این «عوارض» در می گذرند.. این خراب آباد خاکدان پستی است و غیره و غیره. مثل اینکه بروین زیر تأثیر اینگونه افکار و هیبت مرگ خود را می بازد، نفس وی حبس میشود و نا پایداری و گذر عمر او را افسرده میسازد. دام روزگار و سیل حادثه بنیاد انسان را کنده است. در ضمن این اشعار مرگ فکرمی کند:

» دارم سفری به پیش واهی بینم «

برای این بهار خزانیه هست و اندوه آنرا از حالا حس می کند. فلک

سفله کجمدار « صدیم خزانیش بهر بهار است « عمر گذران است و حاصل آن دمی است.

کس در جهان مقیم بجز یک نفس نبود

کس بهره از زمانه بجز یک زمان نداشت

اما در این تیرگی میتوانی روشنائی هم دید، این روشنائی فروغ

دانش و هنر است:

در آسمان علم عمل برترین پر است

در کشور وجود هنر بهترین غناست

اینجاست که تضادهای تکرری او آشکار میشود زیرا همینجا او سر شوق می آید و آنکه میسرود « دل منه بردنیی و اسباب او » اندیشه مرگ را یکدم از یاد می برد و می گوید :

« میجوی گرچه عزم تو ز اندیشه بر تراست . »

و یا « جز نور خرد رهنمای میسند » و یا « رو گوهر هنر طلب از کان معرفت - کاینسان جهان فروز گهر هیچ کان نداشت » . آنکه فریاد بر می داشت « ایمن چه نشینی در این سفینه » و یا « ای تشنه مرو ، کاندردین بیابان - گریک سر آبت صد سر آبت » می گوید :

ز آشوبهای سیل و ز فریادهای موج

ندیشدای فقیه هر آنکس که ناخداست

دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست

از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست

در پیچ و تاب های ره عشق مقصدی است

در موجهای بحر سعادت سفینه هاست

اما این تناقضات همانطور که اشاره شد در قصاید وی هست نه در

غزلیات و قطعات . غزلیات اولطفی دگر دارد . استغنائی او در عشق خوب

هویدا میشود و با آنکه سعی می کند « حدیث آرزومندی » را از زبان لاله

و نرگس و گل و بلبل بیان کند باز می بینیم این خود اوست که بقول « مخفی »

خود را در سخن خویش پنهان می کند :

در سخن مخفی شدم چون رنگار بو در برگ گل

هر که خواهد دید گو اندر سخن بیند مرا

در غزلیات دیگر مفهوم های کلی « دانش طلبی » ، « دولت جاوید »

« سرای دیگر » ، « کوچگاه عمر » ، « دفتر قضا » ، « عقل » ، « روح »

« سبکباری » و دیگر مفهوم های صوفیانه دیده نمیشود . اینجا پروین خود

را کم کم نمایان می کند و در قطعه « آتش دل » حسرت و مرارت زندگی و

دل بستگی های ما را نشان میدهد :

میان لاله و نرگس چه فرق هر دو خوشند

که گل بطرف چمن هر چه هست عشوه گری است

ز آب چشمه و باران نمیشود خاموش
 که آتشی که در اینجاست آتش جگری است
 گل از بساط چمن تنگدل نخواهد رفت
 بدان دلیل که مهمان شامی و سحری است
 اما فقط « آتش دل » نیست، میشود به چیزهایی هم دل بست، میتوان
 آرزوهائی داشت.

ای خوشا مستانه سر درپای دلبر داشتن
 دل تپتی از خوب وزشت چرخ اخضر داشتن
 سوختن بگداختن چون شمع و بزم آفرودختن
 تن بیاد روی جانان آندر آذر داشتن
 اما این « آرزو » در تاریکی محیط نه تنها سهل الوصول نیست بلکه
 مستع است و فقط صورت « آرزو » دارد. احساس جدائی و ناسازگاری
 در او پیدا میشود و باز گشت به طبیعت را چون هدفی در دفتر جان مینگارد:
 از تکلف دور گشتن ساده و خوش زیستن
 ملک دهقانی خریدن کار دهقان داشتن
 رنجبر بودن و لی در کشتزار خویشتن
 وقت حاصل خرمن خود را بدامان داشتن
 و گاهی نیز سوز و گداز او که واقعیت درونی وی را نمایش میدهند
 میخواهد اندیشه‌ای که از سردی زمانه و احساس نیستی دارد بکرسی قبول
 بنشاند.

بیروی دوست، دوش شب ما سحر نداشت
 سوز و گداز شمع و من و دل اثر نداشت
 مهر بلند، چهره ز خاور نمی نمود
 ماه از حصار چرخ، سر باختر نداشت
 دی بلبل گلی ز قفس دید و جانفشاند
 بار دگر امید رهائی مگر نداشت ؟
 بال و پری نزد چو بدام اندر اوفتاد
 این صید تیره روز مگر بال و پر نداشت
 پروانه جز بشوق در آتش نمی گداخت
 میدید شعله در سر و پروای سر نداشت

در اشعار پروین میتوانیم آرزوهای بر باد رفته او و با بطور کلی آرزومای زنان ایرانی که زیر نقش اهریمنی تبعیضات و عدم استقلال فکری خرد، خرد، خرد، آب شده و بزمین نیستی فرو میریزند را به بینیم، از تاریکی سردشبان گاهان آنها باخبر گردیم. در قطعه های مؤثر «آشبان ویران»، «ای گربه» مشاهده میشود که پرنده و گربه بجستجوی زندگی بهتری برآمده اند و تأثر پروین از گمشدن آنها و احساس تنگی که از سردی زمانه دارد طوری بجا منتقل میشود که بدون اشک در چشم داشتن نمیتوانیم آنها را بیایان برسانیم. با شرائطی که او زندگی کرده و اندیشیده است و قضیه تلخ زناشویی وی بسیار طبیعی بوده است که زندگی را محکوم کند و حقیقت غارتگر زندگی را خیلی موجش تر و تاریکی آنرا بیشتر از آنچه هست نماید. اما پروین همیشه يك دختر درس خوانده نیست که فقط بخانه و شوهر و دل دادن و دل بردن بیندشد، او از حقایق دیگر نیز مطلع است، با اینکه مادر نشده این احساس طوری در او توانگر است که وقتی به زبان می آید میتواند از جانب تمام مادران سخن بگوید. نیروی سنجش او روشن بینی عجیبی به او میدهد و او میتواند آرزوهائی که در دل دارد از زبان این و آن بگوش ما برساند. پروین در ضمن اشعار خویش زبانه گران وظیفه مادری است، او میداند که بنیاد جامعه بر خانواده و بنیاد خانواده بر وجود مادر گذاشته شده است. در قطعه «مادر دورانیش» می گوید:

با مرغکان خویش چنین گفت ما کیان
کوی کودک خرد که کار کردن است
روزی طلب کنی که هر مرغ خرد را
اول وظیفه رسم و ره دانه چیدن است
بسی من ز لانه دور نگردید هیچیک

تنها، چه اعتبار در این کوی و برزن است

در قطعه «ای مرغک» هموم و مرارت های زندگی خانواده را بر می خورد. بزبان تمثیل از مرغ و جوجه حرف میزند و نشان میدهد تا بیضه کسته شده و جوجه ای بیرون آید و این جوجه تبدیل مرغ شود، پدر و مادر به سان وظیفه خویش را به انجام میرسانند و «بس رنج کشیدند و تیمار آوردند» مهر مادری باز در اینجا نمودار است.

در بیضه بهم شکست و مادر در دامن مهر پروردادن
ون دید ترا ضعیف و بی بر زیر پر خویشتن نشانندن

بس رفت بکوه و دشت و کپهر
چون گشت هوای دهر خوشتر
تا دانه و میوه‌ای رساندت
بسر بامک آشیانه خواندت
آموخت بیت رسم و کردار

هنگام بهار زندگانی
کوشید بسی که در نمایی
سرمت براغ و باغ مخرام
روز عمل و زمان آرام .
برد اینهمه رنج رایگانی
چون تجربه یاقتی سرانجام
رفت و بتو وا گذاشت ابن کار

شعار او آئینهٔ روحیات و نقش حالات و احساسات وی میباشد. تجدد
وی در وارد کردن احساسات و مدرکات واقعی شخصی در شعراست و اگر
به‌بعضی قطعات او تا اندازه‌ای خیالی است اما بسیکولوژیسم واقعی عبیقی در
آنهاست. این صفت گوینده که بمعنای روانشناسی امروز پروژکسیون
(Projection) خوانده میشود و با وجودیکه صدها صفحه دربارهٔ پروین
نوشته شده است هنوز در یافته و بیان نشده است. آرزوها و استعدادها و
آزمایش‌های درونی او بزرگ شده و وسعت یافته‌اند. مهر مادری، یاد
یازان، همدردی با فقیر و مشاهدهٔ اشک یتیم او را گرم می‌کند و سردی زمانه
را از یادش میبرد، نگاه دورانندیش خود را به زندگی میدوزد و بجای آنکه
خود را به فضای تاریک و بیخ زدهٔ زندگی تسلیم کند به کانون گرم خانوادگی
و عشق پناه میبرد

بفردا چه می‌افکنی کار امروز
بخوان آنکسی را که مشتاق اوئی
عمر ما همچون عمر گل بیش از لحظه‌ای نمی‌باید که بزمرده میشود
و به‌ینما می‌رود اما باید گفت که این را از همان روز اول بسا آگهی داده‌اند
پس میتوان با نکوئی کردن، اشک ستم‌دیدگان ستردن، اذیند خودپرستی
بیرون شن و بدیگران اندیشیدن در همین دورهٔ کوتاه به زندگی خو کرد که
در واقع بکنوع راه رهایی است. اما نباید پنداشت که او میخواهد کلمات
قلبه بگیرد و از فراز مصطبه ما را چون کودکی نادان نگرسته و نصیحت
کند. خبر... اودرقیافهٔ یک خواهر دل‌سوز، در نقش یک قصه‌گوی هنرمند با
تجسم صحنه‌ها ما را متوجه می‌سازد و بی آنکه فریاد امیدواری که محتوی
استغنائی ساختگی باشد در دهد راه دل‌بستگی به زندگانی را می‌شناساند.
پروین در شعر خود زندگی می‌کند، شعر گوئی برای او امر تقنی
نیست، کزاست، کوشش و تلاش عظیمی است و میخواهد مشخصات خود و

زنان ایرانی را که کسی نمیدانست و نمیداند بیان بکنند اما همه جا حدیث از آرزوی بانوان نمیرود. کودک نیز برای او مسئله ایست که موجب حرارت کانون خانوادگی میشود. اندوه او از وضع « طفل یتیم » نیازمندی های کودکانه را بمانشان میدهد که دیگر با آن ییگانه نیستیم.

اما در زمینه فکری پروین با زحرف زید است. مهمتر از همه انتقادی است که از اوضاع اجتماعی می نماید، همچون يك مبارز دانا و بینا دل صحنه های زندگی ما را تقاشی کرده و در قالب يك منقد اجتماعی میرود و تباهی ها را محکوم می کند. در قطعه های « دزد و قاضی »، « دکان ربا »، « محتسب و مست » و « دو محضر » بجنگ قاضی طمع کار، محتسب، حاکم ستمگر و بالاخره کلیه کسانی که نقشی از یهودگی بعهد گرفته اند و همتی ها را تاراج می کنند میرود و آنها را گوشمال میدهد. قطعه « محتسب و مست » نمونه برجسته اینگونه قطعات اوست.

محتسب مستی بره دید و گریانش گرفت

مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست

گفت مستی ز آن سبب افغان و خیزان میروی

گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست

گفت می باید تو را تا خانه قاضی برم،

گفت در صبح آی، قاضی نیمه شب پیدار نیست

گفت نزدیک است والی را سرای آنجا شویم

گفت والی از کجا در خانه خمسار نیست؟

گفت تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب

گفت مسجد خوابگاه مردم بد کار نیست.

گفت دیناری بده پنهان و خود را وارهان

گفت کار شرع کار در هم و دینسار نیست

شاعر بخود خطاب می کند :

حقیقت گوی تو پروین چه ترسی
نشاید بهر باطل حق نهفتن

واز زبان دهقان سالخورده می گوید :

زین همه گنج و زر و ملک جهان
آنچه که ماراست همین بودیاست

پروین جداً در میدان مبارزه اجتماعی برای آزادی نسوان می کوشد. در قطعه « نهال آرزو » که بمناسبت فراغ از تحصیل خویش در جوزای ۱۳۰۲ از مدرسه انائیه امر بکاتر تدا از سروده شده است و گویا

بستی نسوان ایران جمله از بیداشی است

مردیبا زن - برتری و رتبت از دانستن است



زن ز تحصیل هنر شد شهره در هر کشوری

برمکرد از ما کسی زین خواب بیدردی سری

از چه نسوان از حقوق خویشان بی بهره اند

نام این قوم از چه دور افتاد از هر دفتری ؟

دامن مادر نخست آموزگار کودک است

طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری ؟

در اسفندماه ۱۳۱۴ بمناسبت رفع حجاب می گوید :

زن در ایران پیش از این گوئی که ایرانی نبود

ییشه اش جز تیره روزی و پریشانی نبود

در عدالتخانه انصاف زن شاهد نداشت

در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود

از برای زن بیدان فراخ زندگی

سرنوشت و قسمتی جز تنگ میدانی نبود

نور دانش را ز چشم زن نهان میداشتند

این ندانستن ز بستی و گرانجانی نبود

بدین ترتیب زندگی اندوهبار زنان را بازمی گوید و از اینکه قدمی

بزرگ در راه احقاق حقوق آنها برداشته شده است شادمانی میکند - در اشعار

او می توان اندیشه هائی از بیامیز باستانی ایران ز درشت مشاهده کرد. اهریمن

و نفس بدکار همه جا در مقابل اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک محکوم

است . نمونه این طرز فکر در قصیده زیر بهتر خود نمائی دارد :

باخبر باش که بی مصلحت و قصدی

آدمی را نبرد دیو به مهمانی .

ازدهای طمع و گداز طبیعت را

گر بررسی نتوانی که بترسانی ،

خون دل چند خوری در دل سنگ ای لعل

مشتری هاست برای گهر کانسی

و یا :

ای عجب ! این راه نه راه خداست

ز آنکه در آن اهرمی رهنماست

منزل غولان ز چه شد منزلت ؟

گر ره تو از ره انسان جداست

قطعات او پر از لطف و ذوق و ابتکار است، در ضمن این قطعات خیلی از حرفهای خود را میزند. در قطعه‌های « گل پژمرده »، « کوه و کاه »، « سیر و بیاز »، « نخود و لوییا »، « سر و سنگ »، « تیر و کمان » که از حیث قافیه بندی نمونهٔ نچدد در ادبیات فارسی است احساسات شخصی را با زبردستی بیان میدارد. شاعر دردنبای درون خویش، دنیای شگرفی که اشیاء جان می‌گیرند و چمن‌ها می‌خندند، ذره‌ای که بشوق به چشمهٔ خورشید بهمانی می‌رود، اشکی که چون ستاره روشنی می‌بخشد، شمع که می‌سوزد و روشن می‌کند، شب چون گلشن فیروزه‌ای بیدار میشود، غوطه میزند و درهای گرانبهای به از مغن می‌آورد. این انتقال احساسات به طبیعت (Conception) بی اندازه طبیعی و صاف و بی غل و غش است و تصنی در آنها نیست.

هیچیک از شعرای ایران اشک را بهتر از او مجسم نکرده است. اشکی که او بر دیده‌ای می‌بیند فقط اشک نیست، یکدینا معنی در آن نهفته است همچون در باست، همچون خورشید پس از سیلابهای بهاری است. سیل است، گوهر است و نشان ازها چیزهایی است که نهانی رازها می‌گویند، خون دل است :

این اشک دیدهٔ من و خون دل شماست

بجز قطعهٔ « سفر اشک » که بحق شاهکاری است او مکرراً به فرور بختن اشک توجه دارد :

اشک را چون لعل پروردن بخوناب جگر

دیده را سوداگر یاقوت احمر داشتن

همچنین از قطعهٔ « دیده دل » :

شکایت کرد روزی دیده بادل
که کار من شد از جور تو مشکل
ترا دادست دست شوق بر باد
مرا کندست سیل اشک نباد

هر آن گوهر که مژگان تو میسفت
 نهان بامن هزاران قصه می گفت
 اشعاری که در توصیف مناظر سروده مانند سایر اشعار غنائی (لیریک)
 آئینه احساس اوست. در قطعه های « شب » و « گل و شبنم » توصیف های او
 بدیع و درخشان است. از قطعه « نوروز » :

ز گوهر ریزی ابر بهاری
 بسبب خاک شد پر لؤلؤ تر
 ز بس بشکفت گوناگون شکوفه
 هوا گردید مشکین و معطر

مفهوم بعضی از قطعات را از دیگران گرفته اما بخوبی از عهده آن بر
 آمده است که رنگ افکار و حالات خود را به آنها بزند از جمله قطعه « بلبل
 و مور » که تصرفی از داستان « زنجیره و مور » لامارتین نویسنده فرانسوی
 است و قطعه « اشک یتیم » که از « آن شبیدستی که روزی زیر کی با ابلهی
 گفت کین والی شهر ما گدائی بی حیاست » انوری گرفته است و همین مفهوم
 را نیز عطار در شعر « خواجه اکافی آن برهان دین - گفت سنجر را که ای
 برهان دین » قبلا بیان داشته. قطعه « دیده و دل » دویستی با باطاهر عریان
 را فرا یاد می آورد :

زدست دیده و دل هر دو فریاد
 که هر چه دیده بیند دل کند یاد
 بسازم خنجری نیش ز یولاد
 ز دم بر دیده تا دل گردد آزاد
 قطعه « شکایت پیرزن » شعر نظامی گنجوی :

پیر زنی را ستمی در گرفت
 دست زد و دامن سنجر گرفت

را متبادر بذهن میسازد، و قطعه « محتسب و مست شعر مولانا » :
 محتسب در نیمه شب جائی رسید
 در بن دیوار مستی خفته دید
 را، ولی در اقتباس این اشعار باز فکر روشنگر او دخالت کرده و قطعه ای
 به شیوائی و تمامیت ساخته است که دیگر رنگ اقتباس ندارد بلکه اثر هنری
 جداگانه ایست.



افسوس ! نیروی شکفت انگیز پروین خلیلی زود از کار افتاد و طبیعت
 بیرحمانه قلم وی را در هم شکست. شک نیست که اگر پروین زنده مانده
 بود با آنها استعداد و قوای خلاقه ای که داشت اشعار نغزتری میسرود و
 یادگارهای گرانبهارتری می گذاشت و از عهده کلاهای والاتری بر می آمد.